

آغاز غارت نرم نفت

درآمد نفتی ایران به شدت بالا رفت. سال ۳۴ درآمد ما به بیش از ۳۵ میلیون پوند رسید. در آبادان به طور میانگین روزانه ۱۵۰ هزار بشکه نفت خام تصفیه می شد. تولید روزانه نفت خام ایران هم حدود ۳۳۰ هزار بشکه بود. تا آن موقع حدود ۹ میلیون سهام یک پوندی به بازار سهام انگلیس ارائه شده بود که البته ارزش آن در سال ۳۴ تا ده ها برابر افزایش یافته بود. سهام نفت ایران در بازار بورس انگلیس به سرعت خریده می شد.

با رونق گرفتن کار و کاسبی نفتی ایران، خریدهای صنعتی پهلوی دوم شروع شد. همزمان شاه هم از نحوه عملکرد کنسرسیوم رضایت کامل نداشت. درگیری ها و مذاکرات حقوقی مثل همیشه ادامه داشت. مثلا شرکت های عامل کنسرسیوم در فروش نفت برای شرکت ملی نفت ایران مشکل ایجاد می کردند. کنسرسیوم به راحتی اجازه نمی داد میزان استخراج نفت در ایران افزایش یابد. عملا آنها خط مشی ها را تعیین می کردند. عاملیت شرکت ملی نفت ایران هم در زیرمجموعه آنها معنادار بود. در نزدیکی قم هم نفت استخراج شد. شاه اعلام کرد نفت در میدان نفتی البرز قم در اختیار شرکت ملی نفت ایران است. نفت قم عملا به مصارف داخلی رسید. لوله کشی نفت اهواز - تهران هم انجام شد. سال ۳۶ درآمد نفتی ایران به ۷۶ میلیون پوند رسید. ساخت نفتکش ایرانی در روتردام هلند آغاز شد. در سال ۳۵ موقعیت خارگ به لحاظ شکل زمین و عوارض طبیعی برای صادرات نفت ایران مناسب تشخیص داده شد. دو سال بعد خارگ به بندر صادراتی نفت خام تبدیل شد. گزارشی خواندنی از این جزیره به قلم جلال آل احمد در همان سال ها منتشر شد.

سال ۳۷ انواع و اقسام شرکت ها با ایران قرارداد بستند. مثلا شرکت پان امریکن با شرکت ملی نفت قرارداد بست. قرار شد ۷۵ درصد سود به شرکت ملی نفت ایران برسد. باز گلی به گوشه جمال این شرکت آمریکایی، ببینید انگلیسی ها چطور ۵۰ سال مثل بختک افتاده بودند روی چاه های ما. این قرارداد با پان امریکن برای اکتشاف و استخراج در نواحی حوالی جزیره خارگ بسته شد. در این سال ها اگر چاهی آتش می گرفت باید منتظر می ماندیم تا آمریکایی ها یا دیگران بیایند و خاموشش کنند. هر چه خبرهای مربوط به این سال ها را می خوانیم، کمتر چشم مان به انتقال فناوری به ایران برمی خوریم. عملا شاه داشت به بچه پولداری تبدیل می شد که حسابی از جیب پر مایه پدرش کیفور بود. با پول نفت شرکت انتشاراتی راه می انداختند. به دادگستری و ارتش و کشاورزی و دیگر صنایع کمک می شد. همه چیز مبتنی بر خرید بود. شاه پول داشت و می خرید. گاه حتی پول هم کم می آورد که مجبور می شد وام بگیرد. درآمد نفت ایران در سال ۱۳۳۸ به عدد ۲۵۸ میلیون دلار رسید؛ عددی رؤیایی که حتی تا پنج سال

پیش از آن قابل پیش بینی نبود. این قطعاً نتیجه موازنه منفی وطن دوستان بود؛ وگرنه پهلوی دوم که داشت با همان ۱۶ درصد سهم همراه با مالیات داری پیش می رفت. حالا دیگر در باشگاه نفت مسابقه تنیس برگزار می شد، در شهری که هنوز زمین های ورزشی اش خاکی بودند. شرکت های تعاونی بیشتر شد. خطوط لوله در کشور گسترش یافت. میانگین روزانه تولید نفت خام در سال های ابتدایی دهه ۴۰ به بیش از یک میلیون و ۵۰۰ هزار بشکه رسید. در هیات مدیره و شرکت سهامی اکتشاف و تولید نفت ایران و شرکت سهامی تصفیه نفت ایران، شش نفر خارجی و شش نفر ایرانی حاضر بودند.

می توان گفت از دهه ۴۰ برنامه غارت به برنامه وابستگی تبدیل شد؛ وابستگی به بیرون و وابستگی از درون. مثلا به سال ۱۳۴۵ دقت کنید. حدود ۶۰۰ میلیون دلار درآمد نفتی کشور بود. عدد قابل اعتناست. این عدد ستون فقرات بودجه کشور بود. بودجه کشور نفتی بسته می شد و می شود. این یعنی وابستگی از درون؛ یعنی اگر به هر دلیلی نفت ایران به فروش نرسد، عملا ایده های بلند پروازانه و بعضاً درست پهلوی دوم راهی به دهی نمی برد. وابستگی از بیرون هم یعنی تبدیل شدن ایران به یک مصرف کننده صرف. حتی نفت کشی که به اسم رضاشاه به دریا انداخته شد، در کشوری دیگر ساخته و پرداخته می شد. کاملا منطقی بود شاه نسبت به دانش فنی صنعتی که داشت کشورش را می چرخاند، حساس باشد. ولی در گزارش هایی که از آن سال ها به دست ما رسیده است درباره انتقال این دانش فنی حرف زیادی گفته نمی شود. برنامه سخت غارت (روش انگلیسی تا ملی شدن صنعت نفت) به برنامه نرم غارت (روش آمریکایی که مبتنی بر وابسته کردن کشور بود) تبدیل شد. لابد غربی ها در ناخود آگاه استعماری شان گفتند: حالا چه کاری است این ملت را توی روز روشن بچاپیم که لعنش برای ما بماند، بهترین کار این است که آنها را به خودمان وابسته کنیم. ایده کنسرسیوم عملا غرق کردن شاه در خوشی بود. درباره انقلاب ایران به نفت اشارات مستقیمی می شود. یکی از این صاحب نظران به نام خانم تدا اسکاچ پیل (استاد جامعه شناسی دانشگاه هاروارد) به همین موضوع اشاره کرده است؛ شاه سرمست از شراب نفت از اوضاع ایران غافل شده بود. مخاطب عزیز حتما مقاله مهم این نویسنده را ببیند: دولت رانتیر و اسلام شیعی در انقلاب ایران با ترجمه محمد تقی دلفروز.

مخاطب نا آگاهی که ممکن است نوستالژی پهلوی داشته باشد، بگوید: ما داشتیم کرور کرور نفت می فروختیم و چرا باید این موضوع در زیرمجموعه غارت و وابستگی ترجمه شود؛ پاسخ این است که خود پهلوی دوم چنین احساسی داشت! به صحبت های شاه در سال های ابتدایی دهه ۵۰ دقت

کنید. شاه احساس می کرد کنسرسیوم دارد حق ایران را ضایع می کند.

در تمام این سال ها مذاکرات برای بهبود توافق نامه با کنسرسیوم در جریان بود. مثلا سال ۴۹ سهم ایران به ۶۱ درصد رسید. درآمد نفتی ایران در ابتدای دهه ۵۰ به بیش از یک و نیم میلیارد دلار رسیده بود. خط لوله گاز بین ایران و شوروی کشیده شد. کشورهای بسیاری مشتری نفت خام ایران بودند. (البته مخاطب نمی تواند اوضاع را با امروز مقایسه کند. امروز شرایط بازارهای نفتی فرق کرده است و نفت ایران مثل گذشته برای کشورهای دیگر جذابیت ندارد و بدیل برای آن یافت می شود.) ایران به سوگلی بازارهای نفتی جهانی تبدیل شده بود. یک تکنوکرات برجسته و پر آوازه به نام منوچهر اقبال تا روز درگذشتش به مدت ۱۴ سال مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران بود. اسلکه گول پیپر آذریاد در خارگ افتتاح شد. درآمد نفتی ایران در سال ۱۳۵۲ به بیش از ۳۱ میلیارد تومان (بیش از چهار میلیارد دلار) رسید. معادل ریالی این عدد به واسطه افزایش قیمت نفت در سال بعدش چهار برابر شد. یعنی شاه دیگر با هیچ کس پالوده نمی خورد. در مصاحبه هایش این و آن را تهدید

می کرد. برای همه خط و نشان می کشید. البته هنوز تأسیسات نفتی بومی نشده بود. هدر رفت گازهای طبیعی قابل توجه بود و متأسفانه هنوز هم قابل توجه است. هنوز ما نمی توانیم از هدر رفت انرژی در منابع نفتی مان جلوگیری کنیم. با هدر رفت انرژی در منابع و صنایع نفتی مان می توانیم ایران را به یک کشور ثروتمند تبدیل کنیم! بگذریم. شاه داشت پیش می رفت و غافل از تهدیدات آمریکایی ها بود. یک سناتور جمهوریخواه به نام جکسون گفت: چون ایران می خواهد قیمت نفت را همین طور افزایش دهد، نباید به این کشور وسایل حفاری فروخت. غارت و تحریم دو روی یک سکه هستند. کشور وابسته را می توان تحریم کرد. کشوری که هنوز در صنعت خودش حرفی برای گفتن ندارد. این گفته سناتور آمریکایی در سال های بعد از انقلاب عملی شد. چرا شاه ایران و عباس اقبال و باقی آدم ها روی انتقال دانش فنی کار نکردند؟ چرا برای رها شدن از وابستگی در صنعتی که داشت سالانه میلیارد دلار به دامن شان می ریخت تلاش نکردند؟ ایران نفت داشت، نه چیز دیگری. آنها هم تحریم نبودند ولی احتمال تحریم همیشه هست. اینجا نه نیوزیلند است نه استرالیا و نه کانادا. اینجا در قلب خون و آتش و حماسه و غم است. در این منطقه پر بلا و پر نعمت و پرتنش باید همیشه منتظر هر واقعه ای بود.

